

شتاب در پدیده‌ی فرسایش

حاکمیت www.csr.ir

در قرن بیست و یکم*

سیدرضا موسوی

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دهه‌ی ۹۰ شعار جدیدی به خود گرفت. این شعار «جهانی شدن» بود. گذشته از اینکه پدیده‌ی جهانی شدن امری جدید است یا ریشه در گذشته‌های دور و نزدیک دارد و اینکه آیا طرحی تنظیم شده است یا فرآیندی خودکار، این واقعیت را نمی‌توان از نظر دور داشت که این پدیده در تعارض با برخی از مفاهیم سنتی سیاست است. تعبیری نظیر «دولت - ملت»، «حاکمیت ملی» و «امنیت ملی» از جمله عناصری هستند که در عصر جهانی شدن نیاز به بازتعریف دارند. واقعیت این است که گسترش ارتباطات بین‌المللی و پیوستگی شدید اقتصاد جهانی، کنترل برخی موضوعات ملی را از دست دولت‌ها خارج کرده است و

دولت‌ها تا حدودی نظاره‌گر وقایع اطراف خود شده‌اند تا بازیگر مطلق عرصه‌ی قدرت سیاسی. ظهور بازیگران غیردولتی نظیر شرکت‌های چندملیتی، پیدایش جنبش‌های جدید اجتماعی، افزایش روابط فرهنگی و اقتصادی، ظهور سیستم‌های جدید و سریع ارتباطات و ناتوانی دولت - ملت‌ها از حل برخی مسائل نظیر مشکلات حقوق بشر و مسائل زیست محیطی باعث شده است که حاکمیت دولت‌ها دچار خدشه شود.^(۱)

کتاب **حاکمیت دولت در قرن بیست و یکم؛**

* . متن حاضر، مشتمل بر معرفی و نقد کتاب زیر است:

State Sovereignty in the 21st Century; Concept, Relevance and Limits, (New Delhi: Institute for Defence Studies and Analyses, 2001).

مفاهیم، ارتباط و محدودیتها شامل مجموعه مقالات منتخب سمیناری بین‌المللی است که

در ۲۳ و ۲۴ جولای ۲۰۰۱ در دهلی نو برگزار شد. این سمینار که به همت مؤسسه‌ی «مطالعات و تحلیلهای دفاعی و شورای امور جهانی هند» برگزار شد، به موضوع حاکمیت ملی از چشم‌انداز حقوق بشر و مداخله‌ی بشردوستانه نگریسته است.

ابتدا به معرفی مقالات کتاب و سپس به نقد و بررسی محتوای کلی کتاب خواهیم پرداخت:

بخش اول- حاکمیت: ابعاد سیاسی و راهبردی

«مفاهیم، ارتباط و محدودیتهای حاکمیت دولت در نظم نوین جهانی» تألیف جوزف ان. گاربا،

مدیرکل مؤسسه ملی مطالعات راهبردی و سیاسی نیجریه، نخستین مقاله این مجموعه است و محور اصلی آن، تغییر در حاکمیت دولت است؛ مفهومی که در گذشته به صورت مطلق مورد توجه بوده است و اینک با ظهور بازیگران جدید غیردولتی نیازمند تعریف مجدد می‌باشد. پایان جنگ سرد، باعث پیدایش نظامی شده است که خود نتیجه‌ی عوامل ذیل است:

● مذاکرات حساس دیپلماتیک بین رؤسای جمهور وقت آمریکا و شوروی؛

● دینامیسم جدید اقتصاد بین‌الملل که آهنگ آزادسازی را مدنظر دارد؛

● توجه به نتایج ناشی از انباشت سلاحهای

مرگ‌آور که عامل ایجاد نوعی امنیت دسته‌جمعی بود؛

● تغییر در شرایط اقتصادی شوروی سابق؛
● تغییر در شیوه‌ی رهبری آمریکادر دهه‌ی ۱۹۸۰؛
● تشکیل اتحادیه اروپا و ایجاد مناطق متحد در نقاط دیگر دنیا.

به اعتقاد «گاربا»، سازمان وحدت آفریقا - که با هدف ارتقاء ارزشهایی چون وحدت و رفاه تشکیل شده بود - به این دلیل شاهد بروز جنگ در میان اعضای خود بود که آنها حاضر نشدند از بخشی از حاکمیت خود به نفع بقیه صرف‌نظر کنند، اما اینک سران آن تصمیم گرفته‌اند که مدل اتحادیه‌ی اروپا را به عنوان الگو برگزینند.

به نظری، نظم نوین باعث خواهد شد که دولت‌ها به راحتی نتوانند تصمیماتی خلاف توافقنامه‌های مشترک اتخاذ کنند و مرجع این اشاره را می‌توان در اتحادیه‌ی اروپا بررسی کرد. بدین ترتیب «حکومتها آزادانه موافق بازی در مجموعه‌ای هستند که منافع مردم آنها را تأمین می‌کند. حال این برنامه می‌تواند در زمینه‌ی رفاه اقتصادی یا امنیت دسته‌جمعی باشد». (ص ۹)

بدین ترتیب، ترکیب منطقه‌گرایی و جهانی شدن حالت مطلق حاکمیت ملی را تضعیف کرده است، اما سؤال این است که در صورت تضاد میان تصمیمات متخذه در مجالس ملی با پیمانهای فراملی کدام یک ارجحیت خواهد داشت، نویسنده، انگشت اشاره را به سوی پیمانهای

منطقه ای و بین المللی می گیرد.

«حاکمیت ملی و مداخله» از میشل فوچر، استاد ژئوپلیتیک و مدیر مرکز تحلیل و سیاستگذاری در وزارت امور خارجه فرانسه، عنوان مقاله بعدی است. نگارنده ی این مقاله ابتدا به دسته بندی حاکمیت به سه دسته ی سنتی، مدرن و مبتنی بر حقوق بشر می پردازد. حاکمیت سنتی عامل بنیادین پیدایش دولت مدرن در قرن هفدهم بوده است. دولت، مسئولیت انحصاری در اداره ی امور جامعه را داشته و از همین جادو اصل احترام به همگرایی درون قلمرو و عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر استخراج شده است. در این دیدگاه، بازیگران دولتی تنها بازیگران مشروع نظام بین الملل هستند. این نظام هنگامی با محدودیت مواجه شد که بازیگران غیردولتی نظیر اقلیتهای نژادی به اصل خود مختاری تمایل نشان دادند و بدین ترتیب مطلق بودن حاکمیت به چالش کشیده شد.

نظام دوم، نظامی قانونی است که پیامد نظام اول است. در این نظام مدیریت جمعی امور به سازمان ملل سپرده می شود و وظیفه ی پاسداری از امنیت نیز به عهده ی شورای امنیت قرار می گیرد. اصل ۵۱ منشور ملل متحد، شیوه ای جهانی برای استفاده ی مجاز و غیرمجاز از قدرت نظامی را شرح می دهد. براساس این اصل، کشورها از حق دفاع ذاتی به صورت انفرادی یا دسته جمعی برخوردار هستند. علاوه بر آن فصل ۶ و ۷ منشور بیانگر آن است که هیچ

دولتی حق استفاده از زور علیه دیگری را به صورت خودکار دارا نیست، بلکه مجوز شورای امنیت لازم است. این قانون شامل دخالت در فرونشاندن نزاعهای داخلی در کشور دیگر هم می شود.

نظام سوم، نظامی ارزشی است که در آن، دفاع از حقوق بشر و دموکراسی بر اصول حاکمیت و قانون بین الملل تفوق دارد. فوچر، ابتدا تاریخچه ی مختصری از مداخلات بشردوستانه را یادآوری می کند و سپس به تشریح دلایل موافقان این نظام می پردازد. وی معتقد است در شرایط فعلی اولاً بسیاری از منازعات جامعه ی جهانی در مورد مسائل داخلی است که معمولاً با نقض شدید حقوق بشر توأم است. این نقضها باعث پرسش از دیدگاه و مسئولیت دولتها در برابر مردم می شود. دوم اینکه برخلاف دوره ی استیلا ی شرق - غرب اینک امکان اقدام دسته جمعی برای موارد نقض حقوق بشر به وجود آمده است. سوم اینکه در عین حال آرزوی استفاده از اقدام دسته جمعی به ناامیدی گراییده است. بدین معنی که گرچه در مواردی جامعه ی بین المللی علاقه مند به استفاده از این ابزار بوده است، ولی همیشه کارآمدی و مشروعیت آن مورد تردید قرار گرفته است. بنابراین نمی توان منتظر این اقدام باقی ماند.

فوچر با رد استفاده ی ابزاری از حاکمیت می نویسد: «حاکمیت سدّ راحت طلبی رژیمهای

جنایتکار نیست که پشت آن سنگر بگیرند... دولتها از آن جهت حاکمیت دارند و به عبارتی با هم برابر هستند که قادر به ایجاد نظم دسته جمعی و حفظ روابط صلح آمیز هستند». (ص ۱۹) وی می گوید در جایی که حاکمیت وجود نداشته باشد یا ضعیف باشد، نه از دموکراسی خبری است نه از حقوق بشر و نمونه‌ی آن را سومالی و کنگو ذکر می کند. به اعتقاد وی هر گونه تصمیم گیری در مورد مداخله‌ی بشردوستانه باید طبق منشور ملل متحد و در اختیار شورای امنیت باشد.

چنین تحولاتی در شورای امنیت هم دیده می شود. پس از جنگ خلیج فارس، شورای امنیت با صدور قطعنامه‌ی ۶۸۸ تهاجم دولت عراق به جمعیت کرد آن کشور را تقبیح کرد و از عراق خواست به رفتار وحشیانه‌ی خود در قبال کردها پایان دهد. در واکنش به این خواسته‌ی شورای امنیت، انگلیس، فرانسه و ایالات متحده منطقه‌ی پرواز ممنوع را در شمال و جنوب عراق ایجاد کردند و به شکلی مؤثر سرزمینهای گردنشین را از حاکمیت عراق خارج کردند.

نویسنده یادآوری می کند که آنچه بیش از هر چیز در مفهوم حاکمیت ملی نهفته است، استقلال از دیگران در تصمیم گیریهای یک دولت بوده است در حالی که این مفهوم نظری هرگز در مقام عمل به شکل کامل اعمال نشده است و همواره دولتهای کوچک تر توسط کشورهای قوی تر تحت کنترل بوده اند. این موضوع با گسترش آزادسازی تجارت و گسترش سریع تکنولوژی و اطلاعات تشدید شده است. کوبایاشی با دفاع از وجود حاکمیت ابراز

سومین مقاله با نام «حاکمیت دولت در قرن بیست و یکم: الزامات راهبردی و سیاسی» از شونجی کوبایاشی، استاد دانشکده حقوق دانشگاه نیهو، است. نویسنده با بررسی ابعاد حاکمیت و چگونگی عملکرد سازمان ملل در قبال آن، موضوع مداخله‌ی بشردوستانه را بررسی می کند.

نویسنده یادآوری می کند که آنچه بیش از هر چیز در مفهوم حاکمیت ملی نهفته است، استقلال از دیگران در تصمیم گیریهای یک دولت بوده است در حالی که این مفهوم نظری هرگز در مقام عمل به شکل کامل اعمال نشده است و همواره دولتهای کوچک تر توسط کشورهای قوی تر تحت کنترل بوده اند. این موضوع با گسترش آزادسازی تجارت و گسترش سریع تکنولوژی و اطلاعات تشدید شده است. کوبایاشی با دفاع از وجود حاکمیت ابراز

هائیتی و رواندا (۱۹۹۴)، بوسنی و هرزگوین (۶- ۱۹۹۵) و تیمور شرقی (۱۹۹۹) تبلور یافت.

کوبایشی سپس دست به تعریف «مداخله‌ی بشردوستانه» می‌زند: «مداخله‌ی بشردوستانه

به معنای دخالت در یک کشور بدون موافقت آن با به‌کاربردن وسایل نظامی یا سایر لوازم

سرکوبگرانه جهت پایان دادن به نقض آشکار حقوق بشر است؛ چه این نیروها توسط

حکومت یک کشور سازماندهی شوند و چه توسط دیگران» (ص ۳۰). وی سپس نظریه‌ی

مداخله‌ی بشردوستانه را شرح می‌دهد: اگر کشوری در قالب حاکمیت خود حق دارد قلمرو

و مردمش را اداره کند، پس وظیفه دارد که حداقل میزان خوشبختی مردمش را تضمین

کند. با این حساب هر گاه که حکومت کشوری نخواهد یا قادر نباشد که از مردمش محافظت

کند و شرایطی پیش آید که در آن حقوق بشر به‌طور مداوم نقض شود، کشور مربوط حق

ندارد مانع عدم مداخله از سوی دیگران شود و جامعه‌ی جهانی هم حق مداخله در چنین

مواردی را داراست. نویسنده در پایان به برخی مشکلات

مداخله‌ی بشردوستانه اشاره می‌کند؛ مشکلاتی نظیر عدم مداخله‌ی کامل از سوی کشورهای

مداخله‌گر به علت نداشتن منافع، پایان نیافتن کامل منازعه با دخالت کشور خارجی، و موانع

ایجاد همزیستی و حفظ مرزهای ملی در بین گروه‌های مختلف متنازع.

«چالش حاکمیت در هزاره‌ی جدید» نوشته جاسجیت سینگ، مدیر سابق مؤسسه مطالعات و تحلیلهای دفاعی هند، مقاله بعدی کتاب است.

به اعتقاد سینگ، بزرگ‌ترین نقطه ضعف نظام وستفالیایی مدل رقابتی امنیت بین

دولتهاست و اینک ضرورت دارد که این مدل به مدل همکارانه تبدیل شود. به نظر وی باید

پارادایم همکاری تقویت شود و این موضوع باید بین کشورهای متخاصم هم مدنظر باشد،

زیرا پایه‌های چنین امنیتی بسیار بادوام‌تر از امنیت رقابتی و دسته‌جمعی است.

به اعتقاد وی، بهترین الگوی امنیت همکارانه، اتحادیه‌ی اروپاست که در آن

حاکمیت دولت از بین نرفته بلکه جهت حفظ امنیت و توسعه تا حدودی تغییر شکل یافته

است. وی در ادامه، مهم‌ترین شرایط امنیت همکارانه را معرفی می‌کند:

○ افزایش سطح همکاری بین دولتها در موضوعات مؤثر در امنیت؛

○ امنیت برابر و هماهنگ برای همه‌ی کشورها؛

○ حل مناقشات و نزاعها فقط از طرق مسالمت‌آمیز؛

○ عدم کاربست زور در عرصه‌ی روابط بین‌الملل؛

○ پایان جنگ و خشونت علیه کشورها و جوامع؛

○ تغییر دکترینهای بازدارندگی و اقدام مؤثر

برای تضمین امنیت؛
 ○ ایجاد هماهنگی بین دکترینهای نظامی و سیاسی؛

○ کنترل سلاح به صورت نهادینه شده و نهادینه کردن ابزارهای خلع سلاح؛
 ○ شفافیت در مسائل نظامی.

وی معتقد است که تغییر شرایط امنیتی به معنای نقض حاکمیت ملی نیست. «مفهوم دولت حاکم، هنوز هنجاری بنیادین و تنها سازمان نهادین (و نه مشروع) است که قدرت را به گروه خاصی از شهروندان جهت اقدام در دنیای مدرن اعطا می کند». (ص ۳۶). بنابراین، هیچ جایگزین معقولی برای نظام دولت-ملت یافت نمی شود. شاید به نظر برسد که اتحادیه ی اروپا تغییری در نظام وستفالیایی است، در حالی که کشورهای عضو آن حاکمیت ملی خود را از دست نداده اند، بلکه بیشتر از منافع هماهنگی سیاسی بهره برده اند.

واقعیت این است که نظام پسوستفالیایی موجب نشده است که تنش در عرصه ی بین الملل کاهش یابد ولی حداقل این فایده را داشته است که دشواریهای روابط بین الملل بین کشورهای مستقل مورد بحث قرار گیرد.

بخش دوم- حاکمیت: مفاهیم و مطالعات موردی

«حاکمیت دولت، امنیت انسانی و مداخله ی نظامی» از ام.وی. نایدو، مدیر دپارتمان سیاسی

دانشگاه ولز، نخستین مقاله این بخش است. در این مقاله پس از تعریف مداخله به بحث در مورد ابعاد و موانع آن پرداخته می شود. «در مفهوم دقیق حقوقی، حاکمیت قدرتی مطلق است که نامحدود و تقسیم نشدنی است. در مصطلحات تجربی، حاکمیت دولت به معنی استقلال سیاسی دولت برای تصمیم گیری در امور داخلی و فارغ بودن روابط خارجی از کنترلهای بیرونی است». (ص ۵۰) مداخله نیز به معنای دخالت در امور داخلی یک گروه بدون خواسته ی آن گروه است. در عرصه ی بین الملل مداخله ی ناخواسته می تواند اقتصادی، سیاسی، دیپلماتیک یا نظامی باشد در حالی که مداخله ی نظامی به عنوان یکی از فنون نظریه ی قدیمی موازنه ی قوا شناخته شده است.

مداخله ی نظامی خود بر چند بخش است:
الف- غیرمستقیم
 با تهیه ی سلاح، سرباز، پایگاه، حق عبور، تبلیغ، پول و غیره مانند مداخله ی آمریکا در جنگ ایران و عراق؛

ب- مستقیم یک جانبه
 ارسال نیروهای نظامی و درگیری مستقیم در عملیات مانند مداخله ی آمریکا در ویتنام، پاناما و هائیتی؛

ج- مستقیم چند جانبه
 ارسال نیروهای نظامی چندملیتی برای جنگ نظیر جنگ خلیج فارس.
 مداخلات نظامی که بدون مجوز سازمان

ملل صورت می گیرد، معمولاً به نام منافع ملی توجیه می شود در حالی که منشور ملل متحد چنین مداخلاتی را به رسمیت نمی شناسد. در واقع فصل هفتم منشور که راجع به امنیت است، مستقیماً به امنیت انسانی مربوط نمی شود بلکه به منازعات بین دولتها باز می گردد. به اعتقاد «نایدو» هیچ کشوری را نمی توان ناقض حقوق بشر لقب داد، مگر آنکه آن کشور توسط سازمان ملل و طبق قوانین بین المللی مقصر شناخته شود.

نویسنده در ادامه فهرستی از موانع اجرایی مداخله ی نظامی را برمی شمارد:

○ مداخله ی نظامی در کشوری که دارای سلاحهای هسته ای است، قابل تصور نیست؛
○ مداخله ی نظامی در کشوری که فاقد سلاحهای هسته ای ولی دارای سلاحهای فراوان کشتار جمعی است، مقدور نیست؛

○ مداخله در کشوری که ثروتمند، صنعتی و شریک تجاری قدرتهای بزرگ است، برای کشور مداخله کننده بسیار پرهزینه خواهد بود؛
○ مداخله در کشوری که دارای جمعیت زیاد و قلمرو وسیع است، ساده، عملی و موفقیت آمیز نخواهد بود.

به اعتقاد «نایدو» سازمان ملل می تواند مداخله ی غیرنظامی را در اشکال ذیل انجام دهد: مساعی جمیله، مذاکرات، میانجی گری، مصالحه، حکمیت و ایجاد توافقات قضایی که این موارد در فصل ششم منشور سازمان ملل

آمده است. همچنین سازمان ملل جهت تنبیه خاطیان می تواند از ابزار تحریم استفاده کند و در این زمینه تحریم اقتصادی سودمندتر از تحریم سیاسی خواهد بود. نایدو همچنین به بررسی موردی برخی تحریمهای اقتصادی اعمال شده توسط سازمان ملل که توسط سازمانهای منطقه ای تشدید شده است، می پردازد.

دومین مقاله با عنوان «تأثیر حقوق بشر بر حاکمیت: چشم انداز بین المللی» نوشته بهرام مستقیمی، عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، نیز مفهوم حاکمیت را از منظر کلاسیک معرفی کرده، بر دارا بودن حق یگانه ی قضایی در داخل قلمرو یک حاکمیت اشاره می کند. به نظر وی حقوق بشر استاندارد جهانی است که براساس آن مشروعیت و همچنین شیوه ی مبارزه با بی عدالتی و قوانین بد نمایان می شود.

او در ادامه با دیدی انتقادی، نبود یک مرجع قضایی جهانی برای تصویب مداخله ی بشردوستانه را مورد توجه قرار می دهد و اعلام می دارد که برخی از بیانیه ها نظیر بیانیه ی جهانی حقوق بشر به کشورها تحمیل شده اند و در عین حال بعضی مداخلات نیز باعث می شود که حاکمیت یک کشور تضعیف شود که نمونه ی آن مداخله ی آمریکا در حریم هوایی عراق جهت حفظ کُردهای شمال و شیعیان جنوب می باشد.

اما دادگاه آگوستو پینوشه و دادگاه آلمان در مورد جنایتکاران کوزوو نشانگر آن است که حاکمیت به مفهوم سنتی مورد سؤال قرار گرفته است و دیگر نمی‌توان به استناد آن حتی در داخل قلمرو یک کشور دست به اعمال مجرمانه‌ی ناقض حقوق بشر زد. نویسنده سپس از لزوم مداخله‌ی بشردوستانه حمایت می‌کند و ابراز می‌دارد که تراژدی کوزوو نشانگر آن است که جامعه‌ی جهانی باید به موقع دست به مداخله بزند زیرا در برخی مواقع تعداد زیادی از مردم یک کشور در معرض مرگ و آزار هستند و دولت مربوط یا قادر نیست یا نمی‌خواهد که جلوی آن را بگیرد.

مقاله بعدی این بخش از محمد ایوب، استاد روابط بین‌الملل در دانشگاه میشیگان، با عنوان «مداخله‌ی بشردوستانه و جامعه‌ی بین‌المللی» با دیدی انتقادی نسبت به مداخلات بشردوستانه می‌نگرد. نویسنده می‌گوید: «مشکل هنگامی هویدا می‌شود که نمایندگان جامعه‌ی جهانی (ناتو) اهداف مداخله‌ی خود را به شکل انتخابی برمی‌گزینند، در حالی که نسبت به نقض آن در جاهای دیگر مداخلات می‌کنند». (ص ۸۸) مثلاً در سال ۱۹۹۱ ناتو از گُردهای عراق به بهانه‌ی نقض حقوق بشری آنها حمایت می‌کند، ولی گُردهای ترکیه که مشکلی مشابه دارند، فراموش می‌شوند. در واقع پاسخ به این سؤال که چگونه و چه زمانی باید جهت دفاع از حقوق بشر در

کشوری مداخله کرد، به تصمیم اعضای غربی شورای امنیت یا ناتو مربوط می‌شود. از سوی دیگر همان‌طور که تاریخ‌نگاران آمریکایی جنگهای مدنی دهه‌ی ۱۸۶۰ آمریکا را طبیعی قلمداد کرده‌اند، باید توجه داشت که کشورهای جدیدالتأسیس نیازمند اعمال خشونت هستند و نمی‌توان از آنها انتظار داشت به سان کشورهای ثبات یافته عمل کنند. بدین ترتیب تیغ تیز نقض حقوق بشر باید به سوی رژیمهای ثبات یافته که به شکل دائمی و پیوسته حقوق بشر را نقض می‌کنند، نشانه رود. در حقیقت، در کشورهای جدیدالتأسیس امنیت کشور و امنیت رژیم حاکم نزدیک به هم است و ممکن است در صورت از بین رفتن یکی، دیگری هم نابود شود.

ایوب معتقد است فصل هفتم منشور سازمان ملل در مورد دفاع و حفظ صلح دست آویزی برای اعضای شورای امنیت شده تا به نحو انتخابی در مورد کشورها تصمیم بگیرند و حتی گاهی استفاده از حق و تو باعث رکود کامل هر نوع اقدامی می‌شود که نمونه‌اش در مورد چین قابل بررسی است؛ مداخله‌ی بشردوستانه نه برای مردم یک کشور بلکه امری بین دولتها شده است. هنگامی که درون خاک کشوری درگیری رخ می‌دهد و مردم مجبور به مهاجرت شده، مرزها را نقض می‌کنند معمولاً کشورها نسبت به این موضوع اعتراضی نمی‌کنند، اما وقتی منافع دولتها ایجاب می‌کند

با کوچک‌ترین دستاویزی همدیگر را به نقض حقوق بشر یا تجاوز محکوم می‌کنند.

ایوب پیشنهاد می‌دهد که اگر واقعاً قرار است شورای امنیت در مورد مداخله‌ی بشردوستانه تصمیم بگیرد، باید هم تعداد اعضای آن بیشتر شود و هم تنوع جغرافیایی آنها افزایش یابد و به این منظور بهتر است شورای جداگانه‌ای مثلاً با نام «شورای بشردوستی» تشکیل شود که شرح وظایف و میزان دخالت آن مشخص باشد.

بخش سوم- حاکمیت و مداخله: جنبه‌های حقوقی

این بخش شامل ۴ مقاله است. نخستین مقاله «مداخله‌ی بشردوستانه، هنجارها و ضوابط» نام دارد و از سلیمان عواد، مشاور وزیر خارجه مصر، است. در این مقاله‌ی نسبتاً کوتاه کوشیده شده است تا هنجارها و ضوابطی برای مداخله‌ی بشردوستانه ترسیم شود. عواد مرحله‌ای بودن مداخله‌ی بشردوستانه را مورد تأکید قرار می‌دهد. از منظر وی به مسئولان کشوری که

درگیر مشکلات حقوق بشر است باید مهلتی داده شود تا چاره‌ای بیندیشند. در کنار آن باید دولتهای همسایه تشویق شوند که از آن کشور در صورت درخواست کمک حمایت نمایند. در سطح دیگر باید سازمانهای همسایه تشویق شوند که از آن کشور در صورت درخواست کمک حمایت نمایند. در سطح بعدی باید سازمانهای منطقه‌ای و زیر منطقه‌ای مساعی جمیله‌ی خود

را جهت حل مشکل مبذول کنند. اگر زمانی هیچ یک از این اقدامات سودمند نشد، باید موضوع به شورای امنیت احاله شود و اگر این شورا اقدام مؤثری به عمل نیاورد، موضوع باید به اجلاس عمومی سازمان ملل محوّل شود و در قالب اجلاس ویژه و اضطراری مورد بررسی قرار گیرد.

طبق نظر عواد اولاً هر نوع مداخله‌ی بشردوستانه باید به تصویب شورای امنیت برسد و ثانیاً در صورت نیاز به اقدام نظامی دسته جمعی، این شورا باید قطعنامه‌ای صادر کند که به وضوح حاوی عناصر ذیل باشد:

الف- مجوز مداخله، فرمان مداخله، میزان نیروهای مورد استفاده و منابع مالی عملیات؛
ب- اهدافی که باید به دست آید، چارچوب و زمان بندی بازبینی عملیات؛
ج- گزارش مستمر به شورا در زمینه‌ی پیشرفت کار؛
د- توقف مداخله هنگامی که اهداف به دست آید.

مقاله بعدی با عنوان «حقوق بین‌المللی مداخله‌ی بشردوستانه» توسط بی.اس. چیمنی، استاد حقوق بین‌الملل در هند، نوشته شده است. وی در مقاله خود به طرح نکات جالبی می‌پردازد. طبق بند ۴ از ماده‌ی ۲ منشور سازمان ملل تهدید یا استفاده از زور علیه همگرایی قلمرو یا استقلال کشور دیگر ممنوع است. تنها استثنا در این مورد که در ماده‌ی ۵۱ شرح داده شده

است، حق دفاع از خود به صورت انفرادی یا دسته‌جمعی یا طبق فصل هفتم منشور به صورت مشارکت در اقدام نظامی سازمان ملل است. هنگامی که ایالات متحده در نیکاراگوا متوسل به زور می‌شود، دیوان دادگستری بین‌المللی عمل ایالات متحده را برای حفظ حقوق بشر با توسل به زور مقبول نمی‌داند.

بعضی معتقدند که هنجار حقوق بین‌الملل متعارف اجازه‌ی مداخله‌ی بشردوستانه را صادر می‌کند. این موضوع ظاهراً از سه مداخله که گفته می‌شود از باب حفظ حقوق بشر بوده است، متبادر شده است: مداخله‌ی هند در بنگلادش، ویتنام در کامبوج و تانزانیا در اوگاندا، ولی واقعیت این است که هیچ‌یک از کشورهای مداخله‌گر، موضوع حقوق بشر را مطرح نکرده‌اند، بلکه آنان مدعی دفاع از خود بوده‌اند و اعلام کرده‌اند که با اقدامات تهدیدآمیز سازماندهی شده علیه کشور خود مواجه بوده‌اند. بر این اساس اقدام ناتو در حمله‌ی هوایی به یوگسلاوی سابق با نام مبارزه با نقض حقوق بشر در کوزوو نمی‌تواند مقبول باشد، زیرا از سویی هنجار بین‌المللی در این زمینه وجود نداشته و از سوی دیگر شورای امنیت سازمان ملل همچنین مجوزی صادر نکرده است.

چیمنی معتقد است «آنچه که نباید شورای امنیت آن را انجام دهد، نباید توسط مجمع عمومی انجام شود» (ص ۱۱۶). بر این اساس اگر

شورای امنیت مجوز دخالت نظامی را صادر نکرد، نباید مجمع عمومی اقدام به آن نماید. تمسک به قطعنامه‌ی اتحاد برای صلح^(۳) هم - که چنین مجوزی را به مجمع عمومی می‌دهد - صحیح نخواهد بود زیرا قطعنامه‌ی مزبور برای شرایط جنگ سرد و جهت جلوگیری از نسل‌کشی صادر شده بود.

«نومداخله‌گرایی بین‌المللی: پس زمینه و محتوا» عنوان سومین مقاله این بخش است که توسط وو میائوفا، محقق ارشد مؤسسه مطالعات بین‌المللی چین، تهیه شده است. نویسنده ابتدا تاریخچه‌ای از اقدامات انجام شده از زمانهای دور تاکنون در زمینه‌ی حفظ حقوق بشر را بیان می‌دارد اما متذکر می‌شود که مداخله‌ی بشردوستانه مبنایی نظری برای ایجاد نظم نوین جهانی توسط آمریکا است و باید آن را سلاح راهبردی آمریکا برای رهبری جهان دانست و این کشور با گسترش ناتو به شرق خواهد کوشید استدلال «حقوق بشر بر حاکمیت تفوق دارد» را تئوریزه کند. نویسنده در ادامه می‌گوید تأکید بیش از حد غربیان بر موضوع حقوق بشر نشانگر برنامه‌ی راهبردی جدیدی است که بر طبق آن آمریکا وضع منافع راهبردی خود را مورد سنجش قرار داده و در نتیجه استنادردی دوگانه در مورد حقوق بشر را تجربه خواهد کرد. وی دلیل این مدعا را در عملکرد آمریکا در آفریقای جنوبی. در دهه‌ی ۱۹۹۰ به رغم فعالیت‌های نژادپرستانه و نقض شدید حقوق بشر در آفریقای

جنوبی و رودزیای جنوبی، آمریکا نسبت به تحمیل تحریم علیه این دو کشور بی میل بود و وقتی در سال ۱۹۹۴ اوضاع وخیم شد و حدود ۵۰۰/۰۰۰ نفر به قتل رسیدند، شورای امنیت قطعنامه‌ای در این زمینه صادر کرد که آمریکا آن را وتو کرد.

وی بلا یای ناشی از مداخلات بشردوستانه را یادآور می‌شود و با ذکر عملیات ناتو در یوگسلاوی سابق یادآور می‌شود که این عملیات نتوانست تضادهای نژادی را از بین ببرد، ولی بلا یای انسانی مهمی ایجاد کرد که میثوفا با ارائه‌ی ارقام، خسارت آن را شرح می‌دهد. وی همچنین به استفاده از نیروهای منطقه‌ای و در نتیجه بی‌توجهی به منشور ملل متحد که موجب به حاشیه رفتن این سازمان می‌شود، اعتراض می‌نماید.

آخرین مقاله بخش سوم، «حاکمیت به مثابه‌ی مسئولیت یا استاندارد جدید تمدن؟ آینده‌ی نظریه‌ی مداخله‌ی بشردوستانه» از نیکولاس جی. ویلر، استاد سیاست بین‌الملل در دانشگاه ولز، است. ویلر در مقاله‌ای نسبتاً بلند می‌کوشد تا با بررسی چگونگی استفاده از موضوع حاکمیت در عرصه‌ی روابط بین‌الملل، چشم‌اندازی مقابل خواننده بگشاید تا او با کاربردهای ملموس این واژه آشنا تر شود. وی بحث را با دخالت ناتو در یوگسلاوی سابق به نام حمایت از حقوق بشر آغاز می‌کند و سپس این سؤال را مطرح می‌کند که در دنیای پس از

جنگ سرد چه معنایی می‌توان از حاکمیت برداشت کرد؟

به نظر وی، حاکمیت به مثابه‌ی مسئولیت به معنای مسئولیت هر یک از کشورها در حفظ صلح در نظام بین‌الملل است و این موضوعی است که در فصل هفتم منشور ملل متحد بدان تأکید شده است. قطعنامه‌ی ۶۸۸ هم بر این اساس طراحی شد، ولی ناتو با برداشت خود از این قطعنامه منطقه‌ی پرواز ممنوع را برفراز عراق ایجاد کرد و پس از آن نیز براساس همان برداشت در نقاط مختلف دنیا اقداماتی صورت داد که ویلر به شرح آنها پرداخته است.

نویسنده این برداشت را موجب تحلیل رفتن مفهوم حاکمیت دولت می‌داند و با دیدی انتقادی به منافع دولتهای مداخله‌گر و برعکس آن دولتهای وتو کننده در شورای امنیت اشاره می‌کند. در ادامه، بحث کوزوو مطرح می‌شود و نویسنده موضوع منافع ملی کشورهای درگیر در بحران کوزوو را بررسی می‌کند. وی با بیان تقسیم‌بندی در داخل شورای امنیت در مورد چگونگی مواجهه با بحران کوزوو، آن را در ارتباط وثیق با منافع قدرتهای عضو می‌داند.

همچنین ویلر ابراز نظر می‌کند که موضوع ضوابط مداخله‌ی بشردوستانه به نحوی است که عملاً کشور ناقض حقوق بشر به طرق مختلف نسبت به آن ابراز نارضایتی خواهد کرد و از سوی دیگر توافق اعضای دائم شورای امنیت بر سر ضوابطی مشخص امری بعید به

نظر می‌رسد، اما منع اعضای دائم در مورد استفاده از حق وتویادر صورت عدم امکان آن، انجام مذاکرات شورای امنیت به صورت علنی باعث ایجاد فشارهای سیاسی خواهد شد که هم نقش اعضای غیردائم را افزایش می‌دهد و هم باعث رشد شورای امنیت در اقدامات یکسان نگر نسبت به مسائل حقوق بشر می‌شود، و بدین ترتیب اعضای شورای امنیت الزام بیشتری نسبت به «مسئولیت» ناشی از حاکمیت پیدا می‌کنند و بهترین شیوه برای پیشبرد واقعی «استاندارد جدید تمدن» محقق می‌شود.

می‌شدند، به دست آورده است.

با توجه به اقدامات انتخابی در عرصه‌ی بحرانهای حقوقی بشر باید این هشدار را در نظر داشت که در صورتی که قدرتهای مداخله‌گر هم دلیل مداخله را عنوان کنند و هم خود در مورد نحوه‌ی مداخله قضاوت نمایند، ایجاد حق مداخله می‌تواند خطرناک باشد.

به اعتقاد نویسندگان مقاله، گفتمان فعلی امنیت حاوی مشکلاتی است که برای حل آنها هم باید به مسائل داخلی توجه داشت و هم مسائل خارجی کشور را لحاظ کرد. آنان معتقدند که با گسترش پارادایم امنیت انسانی اهمیت دولت کاهش نمی‌یابد بلکه دولت صرفاً همان وظیفه‌ی مفروض یعنی حراست از امنیت انسانهای تحت تابعیت را عهده‌دار می‌شود.

مقاله بعدی «پیشگیری از منازعه: پیشگیری ساختاری و حاکمیت دولت» از میشله گریفین،

بخش چهارم- پیشگیری از منازعه:

مداخله‌ی خارجی و رهیافتهای جایگزین

نخستین مقاله این بخش و دوازدهمین مقاله کتاب «از منازعه تا دگرگونی: جاده‌ای کم‌تردد» نام دارد و اثر سامونا داسگوپتا، مدیر یکی از برنامه‌های سیاسی مربوط به زنان در هند، و میناکشی گوپینات، رئیس دانشکده لیدی شری رام در دهلی نو، می‌باشد.

نویسندگان در آغاز کلام با بیان وجوه مختلف جهانی شدن ابراز عقیده می‌کنند که این تحولات بر دولتهای ملی تأثیر گذاشته است، اما «دولت فعلی در نقاط مختلف جهان هنوز در فرآیند راهبردی حفظ خود در قالب جهانی شدن به سر می‌برد» (ص ۱۷۹). سازمانهای جدید فراملی نقشهای جدیدی در عرصه‌ی

استاد مدعو دانشگاه کلمبیا، است. نویسنده در مقاله‌ی کوتاه خود بر نقش ساختاری سازمان ملل و اعضای آن در پیشگیری از منازعات تأکید کرده، احترام به حاکمیت ملی را امری لازم می‌داند که در صورت نیاز سازمان ملل حق دارد مقداری از قدرت آن بکاهد. وی به نقل از نماینده‌ی دبیرکل سازمان ملل، پیشگیری از نزاع را در مرحله‌ی اول منوط به فعالیت بازیگران محلی می‌داند و معتقد است که بهترین ابزارهای پیشگیری از منازعات شیوه‌های صلح‌آمیز هستند. راهبرد پیشگیرانه‌ی مؤثر راهبردی است که شامل برنامه‌های کوتاه مدت و بلندمدت در زمینه‌های سیاسی، توسعه، مسائل انسانی و حقوق بشر باشد. به نوشته‌ی وی سازمان ملل تنها بازیگر این عرصه نیست و هر گونه موفقیت قابل توجه در پیشگیری از نزاع مشروط به اراده‌ی سیاسی اعضای سازمان ملل است.

محمدسید احمد، از نویسندگان روزنامه‌ی الاهرام، نویسنده مقاله بعدی با عنوان «رهیافت‌های جایگزین مداخله‌ی خارجی» است. نویسنده در مقاله‌ی کوتاه خود می‌کوشد تا با تحلیل مسائل داخلی یک کشور درگیر با مسئله‌ی حقوق بشر، شیوه‌هایی چون تحریم‌های اقتصادی را برتر از مداخله‌ی مستقیم خارجی معرفی می‌کند. از نظر وی حاکمیت در جهان فعلی دستخوش تغییراتی اجتناب‌ناپذیر شده است، اما نباید چنین پنداشت که این تحولات

مجوزی برای هر نوع مداخله‌ی خارجی مستقیم با نام حقوق بشر است، بلکه شیوه‌ی مقابله، مقابله با ناقضان حقوق بشر باید غیرمستقیم و توأم با حفظ حقوق انسانی باشد.

«آیا حاکمیت هنوز مفهومی معتبر است؟» نوشته پاسکال بونی فاس، مدیر مؤسسه روابط بین‌المللی و راهبردی فرانسه، مقاله پانزدهم کتاب است. نگارنده ابتدا توضیحی در مورد جایگاه دولت به عنوان تنها بازیگر مجاز به استفاده از زور ارائه می‌دهد و سپس توضیح می‌دهد که تحولات جدید باعث شده که بازیگران قدرتمندی نظیر سازمانهای اقتصادی و مافیا در کنار دولت به ایفای نقش بپردازند. وی تأکید می‌کند که چالشهای بزرگ آینده مثل آب و محیط زیست مسائلی نیست که در سطح دولت قابل حل باشد. اینک نظام بین‌الملل به جای دولت-ملت، شبکه‌ای از جریان‌های فراملی را پذیرا شده است. وی سپس به دفاع از دولت می‌پردازد و ابراز می‌دارد که حتی اگر دولت را تنها بازیگر عرصه‌ی روابط بین‌الملل ندانیم، باید آن را مرجع نهایی سایر بازیگران تلقی کنیم. هر چند حاکمیت دولت حفاظتی برای دیکتاتورها تلقی می‌شود و حقوق بشر عنصری جهانی برای یکسان‌سازی وضعیت بشر در نظر می‌آید ولی اجازه‌ی مداخله‌ی بشردوستانه یک طرفه است و از سوی کشورهای غربی به سمت کشورهای ضعیف در جریان است. در حالی که مداخله ممکن است واقعاً برای کمک

به کشورهای دیگر باشد، اما نتیجه‌ی آن موازنه‌ی قوا نیست و همیشه از شمال به جنوب است و نمونه‌ی آن نیز یوگسلاوی سابق است. بونی فاس با دفاع از چند جانبه‌گرایی آن را وسیله‌ای برای مبارزه با دیکتاتوری تک‌قطبی می‌داند.

بخش پنجم - مقالات ضمیمه

این بخش شامل سه مقاله است:

- ۱- «موشکافی منطق منازعه در آفریقا» از گریگ میلز و راس هربرت که به بررسی موردی علل و دلایل وجود درگیری بین کشورهای آفریقایی می‌پردازد.
- ۲- «چالشها و فرصتهای حاکمیت در قرن بیست و یکم» نوشته حمیدرضا آصفی، سخنگوی وزارت امور خارجه ایران، که با دیدی انتقادی نسبت به پدیده‌ی جهانی شدن می‌نگرد. به اعتقاد وی ما واقعاً با جهانی شدن مواجه هستیم، اما مشکل اصلی آن است که بازیگران معدودی آن را صحنه‌گردانی می‌کنند؛ این پدیده هنوز پدیده‌ای جهانی نیست بلکه در حد کشورهای شمال باقی مانده است.
- ۳- «محدودیت‌های حاکمیت در قرن بیست و یکم» از محمد مثلها، رئیس مجلس نمایندگان اردن، که عناصر حاکمیت و شاخصهای مؤثر بر آن را بررسی می‌کند. براساس این نوشته، حاکمیت حاوی عناصر ذیل است:

- وجود دارد و با از بین رفتن آن دولت هم نابود می‌شود؛
- ۲- جامع است و بر تمام قلمروها، افراد و داراییها شمول دارد؛
- ۳- وقفه‌ناپذیر است؛
- ۴- تجزیه‌ناپذیر است یعنی امکان ندارد بیش از یک مرکز واحد حاکمیت در یک زمان و در یک قلمرو وجود داشته باشد.

- به اعتقاد وی پارامترهای ذیل باعث تحول در شاخصهای فوق خواهد شد:
- ۱- گسترش جهانی سرمایه‌داری، قدرت انحصاری دولت را کاهش خواهد داد؛
- ۲- برخی نهادها در تعامل با دولت تغییراتی ایجاد خواهند کرد. مثلاً صندوق بین‌المللی پول شرایط نامعادلانه‌ای را به کشورهای مقروض تحمیل می‌کند؛
- ۳- تغییر نظامهای توتالیتر به سوی مردم‌سالار که آزادی بیشتری برای افراد مهیا خواهند کرد؛
- ۴- گسترش رسانه‌ها که فراتر از مرزهای سیاسی می‌روند و امکان مقابله با آنها وجود ندارد؛
- ۵- تلاش برای جایگزینی حاکمیت ملی با حاکمیت منطقه‌ای؛
- ۶- نقش شرکتهای چندملیتی در گذر از محدودیت‌های گمرکی.

بحث و نقد

کتاب حاضر با کنار هم گذاشتن مقالات متعدد کوشیده است که موضوع تحولات جدید در

۱- ثابت است یعنی با بودن حاکمیت دولت

بحث حاکمیت دولت‌ها را مطرح و مورد بررسی قرار دهد. آنچه در نگاه اول از عنوان کتاب برمی‌آید، نگاهی جامع به مقوله‌ی حاکمیت است، در حالی که در متن بیشتر از هر چیز موضوع حقوق بشر مطرح شده است. گرچه نویسندگان گهگاه به مشکلات اقتصادی، زیست محیطی و ارتباطاتی دولت - ملت نیز اشاره کرده‌اند اما این ابعاد تقریباً مغفول مانده است. این در حالی است که به اعتقاد برخی «در دنیای جهانی شده، ارتباطات از اولویت نخست در فهم و کاربرد قدرت برخوردار است»^(۳)

از سوی دیگر بازارهای جدید بین‌المللی موجب تحرک شتابان پول شده‌اند و ماینک در شرف ایجاد بازار جهانی واحدی هستیم که مرزها را در می‌نوردد و با ابزارهایی چون شرکت‌های چندملیتی و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، سیستم‌های واسطه‌گری، خدمات مالی و اعتبارات جدید بین‌المللی شکلی نو را پدیدار می‌کند.^(۴) ظهور GATT و پس از آن WTO نشانگر چنین تمایلی است، هر چند به نوشته‌ی آصفی این جریان از سوی شمال به جنوب باشد و واقعاً «جهانی» نباشد.

بدین ترتیب بازیگران گسترده‌ای نظیر اتحادیه‌های کارگری، جنبش‌های مقاومت، سازمان صلح سبز و حتی در برخی مواقع خوانندگان کنسرتها را هم باید در تغییر جایگاه سنتی و مطلق دولت حائز اهمیت شمرد.

همچنان که انتظار می‌رود، تعاریف

نویسندگان از دولت و حاکمیت مشابه هم است، اما همچنان که نویسندگان اشاره می‌کنند دیگر حاکمیت سدّی نیست که حاکمان پشت آن سنگر بگیرند و حتی در داخل مرزهای ملی دست به هر اقدامی بزنند. اما مشکل اساسی حقوق بشر، مداخله‌هایی است که به نام آن ولی به صورت انتخابی صورت می‌گیرد. این موضوعی است که در مقالات ایوب، میائوف، ویلر و بونی فاس بدان پرداخته می‌شود. اگر قرار است که هر کشور قدرتمندی از این سلاح علیه مخالفانش بهره‌جوید، دیگر سخن گفتن صادقانه از دفاع از حقوق بشر بی‌معنی است. مخصوصاً که منافع ملی واژه‌ای بسیار مبهم است^(۵) و کاربرد آن در مداخله‌ی بشردوستانه گاه به چشم می‌آید. از آنجا که منافع تصمیم‌گیرندگان مداخله مهم است، شاید بهتر باشد به طرح ایوب دقت بیشتری معطوف داریم که اگر واقعاً قصد فرونشاندن کشت و کشتار و تخریب داخل مرزهای ملی وجود دارد، باید در تصمیم‌گیرندگان این قضیه اصلاحی به وجود آید.

از دیگر مباحث کتاب که نشانگر اختلاف نظر عمیق بین اندیشمندان عرصه‌ی روابط بین‌الملل است، اختلاف کوبیاشی و چیمنی در مورد مجوز مداخله‌ی بشردوستانه است، آنجا که یکی فحوای قطعنامه‌ی ۶۸۸ سازمان ملل را عاملی مجاز برای اقدامات ناتو می‌شمرد و یکی آن را به شدت تقبیح می‌کند.

فوجر از دیگر نویسندگان کتاب، مدعی وجود سه مرحله از نظام همکاری دولتها می‌شود که مرحله سوم را ارزشی و مبتنی بر دفاع از حقوق بشر می‌داند، اما این تقسیم‌بندی مبهم و متناقض است زیرا اگر نظام سوم ارزشی مجوز دخالت در موارد نقض حقوق بشر را صادر می‌کند، ابتناء آن بر رأی شورای امنیت این نظام را به همان نظام دوم که اداره‌ی امور جمعی در دست سازمان ملل است، باز می‌گرداند.

یکی از مقالات آرمان‌گرایانه‌ی این کتاب، مقاله‌ی جاسجیت سینگ است. وی با نقد نظام و ستفالیابی می‌کوشد مدل امنیت همکارانه را پیشنهاد دهد. به باور واقع‌گرایان قدرت نظامی در صدر قدرت یک کشور قرار دارد. هر چند برخی نویسندگان کوشیده‌اند تعدیلی در این دیدگاه پدید آورند ولی این کار باعث نشده که از منظر واقع‌گرایی قدرت نظامی دست کم گرفته شود. نظام توازن قدرت هم که برای کاهش صدمات این نظریه و فرار از معمای امنیت طراحی شده بود، در طول جنگ سرد به نظام موازنه‌ی دوقطبی تبدیل شد.^(۶) با پایان جنگ سرد و فروکش کردن خصومت بین دو ابر قدرت، توجهات روزافزونی به جنگها و منازعات داخلی، ستیزه‌های قومی و فجایع انسانی معطوف گشت.^(۷) اما برخلاف انتظار رویه‌های جدید ضدامنیتی نیز هویداشد ولی آیا نظام امنیت همکارانه که پیشنهاد سینگ است، در مقام عمل قابل تحقق است؟ به نظر می‌رسد

که باید قاطعانه پاسخ منفی به این پرسش داد، زیرا متغیرهایی که وی برای تحقق مدل پیشنهادی خود مطرح می‌کند، هرگز در مقام عمل شدنی نیست.

نهایت اینکه، کتاب، به رغم کاستیهایش در توضیح کامل تغییر حاکمیت و نداشتن پیشنهادهای قوی قابل تحقق جهت رفع مشکلات فعلی امنیت جهانی، به خاطر توجه دقیق بر روی موضوع حقوق بشر و مداخله‌ی بشردوستانه، مطالعات موردی، ارائه‌ی نظرات متنوع و تحلیل دقیق از برخی تحولات دهه‌ی ۹۰ شایسته‌ی توجه و مطالعه است.

پانوشتها

- ۱- مالکوم واترز، جهانی شدن، ترجمه‌ی اسماعیل مردانی گیوی و سیاوش مریدی، (تهران: سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۹)، صص ۱۵۹-۱۴۱.
- ۲- Uniting for Peace Res.: این قطعنامه در سال ۱۹۵۰ و با هدف مبارزه با حق وتوی شوروی سابق تصویب شد و بر آن اساس چنانچه به خاطر وتو شدن قطعنامه‌های شورای امنیت، حفظ صلح به خطر بیفتد، مجمع عمومی می‌تواند رأساً اقدام به صدور قطعنامه و اقدامات جانبی بنماید. (جهت مطالعه بیشتر می‌توانید به بخش اسناد سایت سازمان ملل به آدرس <http://www.UN.ORG> مراجعه کنید).
- ۳- به نقل از آر. کلگ در اندرو هورل و دیگران، ناامنی جهانی، به اهتمام اصغر افتخاری، (تهران: پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰)، صص ۱۶.
- ۴- جهانی شدن، پیشین، صص ۷۵.
- ۵- جوزف فرانکل، روابط بین‌الملل در جهان متغیر، ترجمه‌ی عبدالرحمان عالم، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۶)، صص ۱۲۲؛ وحید بزرگی، نظریه‌های روابط بین‌الملل، جلد اول، (تهران: جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۵)، صص ۲۴۳.
- ۶- نظریه‌های روابط بین‌الملل، پیشین، صص ۲۴۸.
- ۷- ناامنی جهانی، پیشین، صص ۱۲۵.